یادداشت

مدیریت نظامی از لبنان تا پاوه

محمدمهدی شریعتمدار| شهید چمران، هم سابق آکادمیک قابل توجهی داشت و هم سابق مبارزاتی و مدیریتی‌اش بسیار برجسته است. او دکترای خود را در رشته فیزیک پلاسما از آمریکا گرفت. همچنین در عرصه مدیریتی او مدیر برخی از مؤسسات مربوط به امام موسی صدر در لبنان نیز بود و می‌توان گفت بنیان‌گذاری و مهندسی «حرکه المحرومین»

و دنباله‌های آن در جنبش «امل» یا «افواج المقاومه اللبنانیه» برعهده او بوده است.

این تجربه دکتر چمران، در کنار تجربه‌ای که پس از پیروزی انقلاب اسلامی کسب کرد، شخصیت کاملاً متمایزی از او ساخت. به‌عنوان نمونه در جریان پاوه و پیام تاریخی امام(ره) که از موضع ولی امر صادر شده بود و دستوراتی که ایشان داده بودند؛ دکتر چمران را اعزام می‌کنند و دکتر چمران توانست غائله ایجاد شده در پاوه را خاتمه دهد. همه این‌ها سبب شد تجربه و دانش خود را در جریان جنگ تحمیلی به‌کار گیرد.

بخشی از عملکرد مهم دکتر چمران آنجا بود که حدود ۶۵ تا ۷۰ نفر از رزمندگان لبنانی را به ایران آورد که در کار آموزش و سازماندهی نیروها و در عملیات بسیار مؤثر بود و این رزمنده‌ها بعضاً در ایران به شهادت رسیدند. امروزه بسیاری از آن افراد جزو فرماندهان ارشد مقاومت اسلامی در لبنان هستند. نیروهای لبنانی نیز علاوه بر تجربه‌ای که از قبل داشتند با تجربه‌ای که در جنگ تحمیلی کسب کردند، وارد صفوف مقاومت اسلامی و حزب‌الله لبنان شدند و توانستند کارهای بزرگی را انجام دهند.

یکی از اقدامات بسیار مهم شهید دکتر چمران ایجاد ستاد جنگ‌های نامنظم است. در آغاز جنگ نیروهای سازمان‌های نظامی سابق ما آمادگی کافی را نداشتند. اساساً انقلاب و دفاع مقدس ما برپایه تکیه بر توان مردمی استوار بوده و هست، بنابراین جلب حمایت‌های مردمی و حضور مردم در میدان نبرد به‌خودی خود موضوعیت دارد، اگرچه ما دو سازمان نظامی مهم مانند سپاه و ارتش داشتیم.

ایجاد ستاد جنگ‌های نامنظم باتوجه به‌حضور نیروهای رزمنده لبنانی و نیروهای مبارز داخلی به فرماندهی مرحوم شهید چمران، با همکاری فوق‌العاده بقیه مسئولان وقت از جمله حضرت آیت‌الله خامنه‌ای- نماینده امام در شورای عالی دفاع- انجام شد. در این برهه رهبر معظم انقلاب که همزمان امام جمعه تهران هم بودند، شنبه صبح به جبهه‌ها می‌رفتند و پنجشنبه برمی‌گشتند، نماز جمعه را اقامه می‌کردند و دوباره به جبهه برمی‌گشتند.

در آغاز جنگ هماهنگی سبب شد نقاشی که در آغاز جنگ در زمینه مقاومت و ایستادگی در برابر هجوم دشمن وجود داشت، مرتفع شود. این تجربه گرانسنگ که دکتر پایه‌گذاری کرد بعدها در موقعیت‌های مختلف به‌کار گرفته شد.

این نوع مدیریت استثنایی توأم با استفاده از نیروهای رزم‌دیده لبنانی و سازماندهی و عملیات ، اگر در روزهای آغازین جنگ نبود، شاید ما نمی‌توانستیم به سرعت حمله به نیروهای متوقف کنیم و در عملیات های بعد پیروزی‌هایی را بدست آوریم.

دفاع مقدس یا جنگ تحمیلی رژیم عراق علیه ایران تنها نبردی در طول تاریخ ایران است که ما حتی یک وجب خاکمان را نیز از دست ندادیم.

تفکر جهادی؛ از چمران تا تهرانی مقدم

در استاد لانه جاسوسی دربازه سیاه در سال ۵۸ تعریف می‌کند. واشنگتن از اینجا سؤال می‌کند: رنج سنی این‌ها چقدر است؟ می‌گوید: اصلاً رنج سنی ندارند. از ۱۶ سال تا ۶۰ ساله هستند. می‌پرسد: چند نفر هستند؟ می‌گوید: معلوم نیست. جاسوس

نکته‌های ناب

حسن رحیم‌پور ازغدی

آن‌ها می‌گوید: اصلاً معلوم نیست چند نفر هستند. به طور رسمی می‌پرسد: ۳۰ نفر بشند ولی این حساب و کتاب ندارد. ممکن است شب آیت‌الله خمینی یک سخنرانی کند و فردا این ۳۰ نفر تبدیل به ۳۰۰ هزار نفر شوند. این‌ها اصلاً قابل پیش‌بینی نیستند. باز واشنگتن از او می‌پرسد: چه کسانی روی این‌ها تأثیر دارند؟ می‌گوید: هیچ کس به جز شخص خمینی. به این دقت کنید. بعد بپینند او چه می‌گوید. اگر بگوید باید به مریخ برویم نمی‌پرسند چطور برویم؟ می‌پرسند چه زمانی برویم؟ فهمیدید چه شد؟ بقیه چه می‌گویند. این‌ها فقط نگاه می‌کنند که امام چه می‌گوید. اگر خمینی فردا بگوید باید به مریخ برویم نمی‌پرسند مگر می‌شود به مریخ رفت؟ چطور برویم و با چه برویم؟ این‌ها را نمی‌پرسند دیگر را. این‌ها اصلاً با کس دیگری کاری ندارند و فقط نگاه می‌کنند چه زمانی برویم؟ شما می‌فرمایید چه زمانی برویم و شروع می‌کنند. این موزه را در منطقه دیده‌اید. این‌گونه پوشی که شهید چمران ساخته چطور است؟ زنجیرهای لور و پولوزور را زیر جیب انداخته است. این اولین نیروی زرهی جمهوری اسلامی نمی‌شود. به او می‌گویند باید به مریخ برویم. می‌گوید می‌توانیم. چه زمانی برویم؟ شما می‌فرمایید چه زمانی برویم و شروع می‌کنند. این موزه را در منطقه دیده‌اید. این‌گونه پوشی که شهید چمران ساخته چطور است؟ زنجیرهای لور و پولوزور را زیر جیب انداخته است. این اولین نیروی زرهی جمهوری اسلامی است. منبع: سخنرانی در بزرگداشت مجاهد بزرگ حسن تهرانی مقدم و شهدای هوافضا و واحدهای موشکی - نشست «ترس، عامل بردگی و فقر» - ۱۳۹۶

مجید تربت‌زاده| پیش از این، «غاده» یک‌بار دعا کرده بود: «خدا کند زودتر پیر شوی، جوری که دیگه نه کلاشنیکف تو را از من بگیرد نه جنگ»... مصطفی اما با همان لبخند همیشگی گفته بود: تو به عشقی بزرگ‌تر از من نیاز داری، باید به مرحله‌ای برسی که جز خدا و عشق خدا هیچ چیز تو را راضی نکند. آن شب «مصطفی» بی‌مقدمه گفت: غاده! من فردا شهید می‌شوم! غاده خندید: مگر شهادت دست شماست؟ مصطفی هم‌اطمینان خود را چشم‌های بسته گفت: نه ولی از خدا خواسته‌ام و می‌دانم دعا به خواست من جواب می‌دهد، اما شما باید رضایت بدهی! رضایت ندهی شهید نمی‌شوم... و غاده نمی‌دانست با آن همه عشق، وابستگی و دلبستگی به مصطفی چطور راضی شد به این جدایی «بله» بگوید؟

درست گفته بود

سحرگاه سی و یکم خرداد ۱۳۶۰ «ایرج رستمی» فرمانده محور دهلاویه زیر آتش خمپاره دشمن به شهادت رسید. چمران آن روز مثل همیشه نبود. به‌سرعت خودش را به منطقه رساند تا فرمانده جدید را معرفی کند. سکوت بهت‌آوری توی هوا موج می‌زد، نه فقط برای شهادت «رستمی»، بیشتر مربوط می‌شد به سخنان دیشب چمران در جلسه مشورتی ستاد؛ بیشتر از حرف‌های نظامی، به وصیت و سفارش و نصیحت می‌مانست و حالا همه احساس مبهمی داشتند. توی خط مقدم با تاکتک بچه‌ها خداحافظی و روبوسی کرد. عراقی‌ها با آتش بی‌امان خمپاره سعی جوری که دیگه نه کلاشنیکف تو را از من بگیرد نه جنگ»... مصطفی اما با همان لبخند همیشگی گفته بود: تو به عشقی بزرگ‌تر از خمپاره‌های جهنمی، کلید بهشت دور... برای لحظاتی به «غاده» فکر کرد و اینکه شب قبل با آن همه عشق و دلدادگی چطور رضایت داده بود به شهادتش؟

ترکش خمپاره بی‌رحم ۶۰ میلیمتری، ناغافل از پشت سر رسید... مصطفی اما حضور و گرمایش را روی مجموعه‌اش حس می‌کرد. با ترکش ها بیگانه نبود... می‌دانست یکی از همین فلزات گداخته و جهنمی، یک روز کلید بهشت می‌شود و سبب رهایی... وسط معرکه ترکش‌ها روی خون از پشت سرش فواره می‌زد، کسی به بالینش آمده بود که مصطفی از همه عالم او را دوست‌تر داشت... در بیمارستان سوسنگرد تلاش می‌کردند زنده بماند اما مصطفی داشت تولد واقعی‌اش را می‌دید.

بچه بازار آهنگرها

۲۵ سال بیشتر نداشت که با نمره‌های حیرت‌آور و عالی در رشته الکترومکانیک از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. بچه بازار آهنگرها در خیابان ۱۵ خرداد تهران سال ۱۳۱۱ به دنیا آمده بود و در مدرسه انتصاریه پامنار، دارالفنون و دبیرستان البرز هم که درس خوانده بود با استعدادش همه را شگفت‌زده کرده بود. سرش دائم توی درس و کتاب بود اما دلش توی کلاس‌های تفسیر قرآن آیت‌الله طالقانی، فلسفه و منطق شهید مطهری و... این‌طوری علم و تقوا را از همان جوانی گرده‌زده بود به هم و سرانجام از دنیای مبارزه و انقلابی‌گری سر درآورده بود. مهندس جوان که پیش از این سختگیرترین ساده‌دانشکده فنی را واداركرده بود در درس «ترمودینامیک» به او نمره ۲۲ بدهد! سال ۱۳۳۷ به دلیل شاگرد اولی، بورسیه دانشجویان ممتاز نصیبش شده بود به آمریکا رفت. در آمریکا هم یک‌ساله با رتبه ممتاز، فوق‌لیسانسش را گرفت در حالی که هنوز انگلیسی را کامل یاد نگرفته بود! دکترای فیزیک پلاسما

راهم را رتبه ممتاز از دانشگاه «برکلی» گرفت طوری که پایان‌نامه‌اش تا مدت‌ها مرجع بسیاری از مقالات علمی روز بود. وقتی انجمن اسلامی دانشجویان را در آمریکا به راه انداخت، رژیم بورسیه‌اش را قطع کرد اما دانشگاه برکلی او را به عنوان پژوهشیار استخدام کرد. نابغه ایرانی البته بیشتر از علم، اهل دل بود. به هنر به‌خصوص نقاشی عشق می‌ورزید و «عرفان» هم عصای دست تفکر و تعقلش بود. چمران تا سال ۱۹۶۷ در استخدام مؤسسه پژوهشی «بل» بود و در ضمن با چند پروژه بزرگ در آمریکا همکاری می‌کرد.

ذهن زیبا

فرزند هر نسلی باشی، هر طور که فکر کنی، باز هم «چمران» و زندگی و تحصیلات و مبارزاتش تو را شگفت‌زده می‌کند. بگذارید اعتراف کنم که نوشتن از «چمران» به دلیل همین شگفت‌زدگی برایم دشوار است. توی اوج شور و جوانی مثل آب خودن بورسیه تحصیلی بگیری و برروی به سرزمینی که بهشت رویایی خیلی از نخبه‌های همسن و سالت است. آنجا همه شرایط رسیدن به یک زندگی مرفه و ایده‌آل برایت فراهم است اما تو دغدغه‌ات «مظلومیت» مسلمانان باشد و غصه بخوری برای حمله اسرائیل به سرزمین‌های اسلامی. یکباره فید همه چیز را بزنی؛ حتی همسر و فرزندانی را که دیوانه‌وار دوستشان داری و سر از مصر درب‌ویاوری و همرزمی با جمال عبدالناصر. اطرافیانت را، حتی ما را که چند نسل پس از تو به خواندن زندگی‌نامه‌ات مشغولیم حیرت‌زده‌تر کنی که چطور شور جوانی، تلاش، علم و ایمانت را به هم آمیختی و با این‌ها به «عرفان» مخصوص به خودت رسیدی و وسط آن همه فرمول‌های پیچیده علمی، راه حل ساده «عشق» و به خدا رسیدن را پیدا کردی؟ چطور فهمیدی «رستگاری» و «رهایی» راهش از میان خون و خطر و حماسه می‌گذرد و با پشت پا زدن به

همه عشق‌های دوست داشتنی این دنیایی؟ به کمک آن ذهن زیبا که پیش‌تر و بیشتر از پیچیدگی‌های ریاضی، کوچه پسکوچه‌های «عشق و انسانیت» را می‌شناخت؟ پس دلیل نبود که خودت در توصیف و توجیه رفتارهای عاشقانه و مسئولانه‌ات، بعدها نوشتی: «من در آمریکا زندگی خوشی داشتم. از همه نوع امکانات برخوردار بودم، ولی همه لذات را سه طلاقه کردم و به جنوب لبنان رفتم تا در میان محرومان و مستضعفان زندگی کنم».

دل با صفا

بگذارید برای شناخت بیشتر شخصیت چمران، سراغ سخنان کسی برویم که در جبهه و پشت جبهه با او حشر و نشر داشته است. رهبر معظم انقلاب در سخنرانی‌های مختلف هر بار به بخشی از ویژگی‌های شهید چمران اشاره می‌کنند:

«... سطح ایمان عاشقانه این دانشمند آنچنان بود که نام و نان و مقام و عنوان و آینده دنیایی به ظاهر عالقانه را رها کرد و رفت در کنار جناب امام موسای صدر در لبنان و مشغول فعالیت‌های جهادی شد؛ آن هم در برهه‌ای که لبنان یکی از تلخ‌ترین و خطرناک‌ترین دوران‌های حیات خودش را می‌گذراند. ما اینجا در سال ۵۷ می‌شنیدیم خبرهای لبنان را، خیابان‌های بیروت سنگربندی شده است، تحریک صهیونیست‌ها بود، یک عده‌ها هم از داخل لبنان کمک می‌کردند، یک وضعیت عجیب‌وغریبه‌ای روی در آنجا حاکم بود... رفت آنجا و تفنگ دستش گرفت. بعد معلوم شد که نگاه سیاسی و فهم سیاسی و آن چراغ مه‌شکن دوران فتنه راهم دارد. فتنه مثل یک مه غلیظ، فضا را نامشخص می‌کند؛ چراغ مه‌شکن لازم است که همان بصیرت است. آنجا جنگید؛ بعد که انقلاب پیروز شد، خودش را رساند اینجا. از اول انقلاب هم در عرصه‌های حساس حضور داشت... شهید چمران شب تا ساعت یک بعد از نصف شب و بیشتر دنیال کار است، صبح زود جلوتر از همه توی جبهه است و هرجا لازم هست، حضور دارد. این حضور دائم و بهنگام در هر نقطه‌ای که لازم است را باید تمرین کنیم... چمران یک نخبه علمی درجه یک بود اما آن احساسی که آرزوست که باید در این میدان کار کند؛ از همان استعداد، از همان توانایی، از همان همت استفاده کرد و وارد این میدان شد و کارهای کارستانی انجام داد... مرحوم شهید چمران حقاً یک نمونه و مظهری بود از آن چیزی که انسان دوست می‌دارد تربیت جوانان ما و دانشگاهیان ما به آن سمت حرکت بکند... در دانشگاه پرورش انسان در تراز شهید چمران لازم است... در وجود یک چنین آدمی، دیگر تضاد بین سنت و مدرنیته حرف مفت است؛ تضاد بین ایمان و علم خنده‌آور است. این تضادهای قلابی و تضادهای دروغین این‌ها دیگر در وجود یک همچنین آدمی بی‌معنا است... هم علم هست، هم ایمان؛ هم سنت هست، هم تجدد؛ هم نظر هست، هم عمل؛ هم عشق هست، هم عقل... این‌جور هم نبود که یک آدم خشکی باشد که لذات زندگی را نفهمد؛ به‌عکس، بسیار لطیف بود، خوش‌ذوق بود، عکاس درجه یک بود، هنرمند بود. دل باصفایی داشت؛ عرفان نظری نخوانده بود؛ شاید در هیچ مسلک توحیدی و سلوک عملی هم پیش کسی آموزش ندیده بود، اما دل، دل خدا جو بود؛ دل باصفا، خداجو، اهل مناجات، اهل معنا... دنیا و مقام برایش مهم نبود؛ نان و نام برایش مهم نبود؛ به نام کی تمام بشود برایش اهمیتی نداشت. با انصاف بود، بی‌رودربایستی بود، شجاع بود، سرسخت بود. در عین لطافت و رقت و نازک‌مزاجی شاعرانه و عارفانه، در مقام جنگ یک سرباز سختکوش بود.

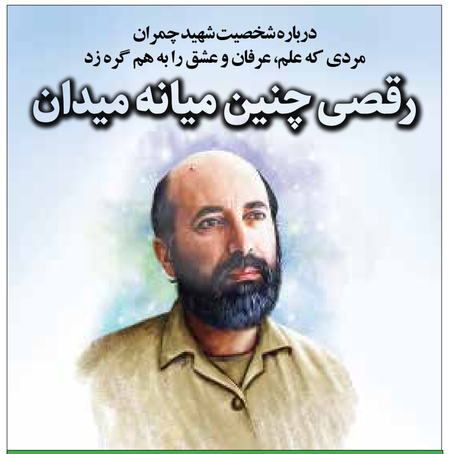

درباره شخصیت شهید چمران

مردی که علم، عرفان و عشق را به هم گره زد

رقصی چنین میانه میدان

ترکش خمپاره بی‌رحم ۶۰ میلیمتری، ناغافل از پشت سر رسید... مصطفی اما حضور و گرمایش را روی مجموعه‌اش حس می‌کرد. با ترکش‌ها بیگانه نبود... می‌دانست یکی از همین فلزات گداخته و جهنمی، یک روز کلید بهشت می‌شود و سبب رهایی...

مجید تربت‌زاده

آقای علم و عرفان

جدا شدن از همسر مسلمان آمریکایی که تاب ماندن کنار تو و ساختن با زندگی پرمشقه‌ات را نداشت، حضور در لبنان و سر و سپرستی کودکان بی‌سرپرست، گذراندن آموزش‌های سخت نظامی، جنگ رودرو با صهیونیست‌ها، بارها تا پای مرگ رفتن، شیفتگی‌ات به امام موسی صدر، یافتن همسر دوم «غاده» و ازدواج عاشقانه و عجیب و غریب شما، بازگشت به ایران... همه این‌ها را که مرور می‌کنیم در هر مرحله‌اش حیرت‌زده‌مان می‌کنی و صدها علامت سؤال جلو باورها و اعتقاداتمان شکل می‌گیرد، جوری که به همه چیز خودمان شک می‌کنیم! با این همه، آقای علم و عشق و عرفان، تنها چیزی که نه

عشق است که به دنیا بی‌اعتنایی می‌نگرم و ابعاد دیگری را می‌یابم. به خاطر عشق است که دنیا را زیبا می‌بینم و زیبایی را می‌پرستم. به خاطر عشق است که خدا را حس می‌کنم و او را می‌پرستم و حیات و هستی خود را تقدیمش می‌کنم».

لیاقتش را داشتیم

فکرش را که می‌کنیم «غاده» حق داشت عاشقت «شهادت» تو است. اصلاً مگر قرار بود با آن همه نشانه‌ها که در مناجات‌هایت نوشتی و زمزمه کردی، در وصیت‌نامه‌هایت، در اعتراف‌هایت برای «غاده» و یادر کتاب «رقصی چنین میانه میدانم آرزوست» گفتی، سرانجامی جز این رفتن زیبا داشته باشی؟

... و اما عشق

خوشنودت هایی که در ذات جنگ و نظامی‌گری وجود دارد حتی به اندازه سرسوزنی از لطافت روحیه و شخصیت چمران نکاست. چه زمانی که در مصر بود، چه وقتی در لبنان با صهیونیست‌ها می جنگید و چه دورانی که در کردستان یا جبهه‌های جنوب کشور، ضد انقلاب و دشمن را از پا می‌انداخت. «عشق» همیشه و همه جا از گفتار و رفتارش و بیشتر، از نوشته‌های عارفانه و عاشقانه‌اش می‌تراوید. برای شخصیتی مثل چمران نمانده مجلس، چمران وزیر، چمران عارف و آخر زندگی، عقاید و تلاش‌هایش بود: «عشق، هدف حیات و محرک زندگی من است و بیاتر از عشق چیزی ندیده‌ام و بالاتر از عشق چیزی نخواسته‌ام. عشق است که روح مرا به تموج وامی‌دارد، قلب مرا به جوش می‌آورد، استعدادهای نهفته مرا ظاهر می‌کند و مرا از خودخواهی و خودبینی می‌راند. دنیای دیگری را حس می‌کنم. در عالم وجود محو می‌شوم. احساس لطیف و قلبی حساس و دیده‌ای زیبابین پیدا می‌کنم.

به خاطر عشق است که فداکاری می‌کنم. به خاطر عشق است که به دنیا بی‌اعتنایی می‌کنم و ابعاد دیگری را می‌یابم. به خاطر عشق است که دنیا را زیبا می‌بینم و زیبایی را می‌پرستم. به خاطر عشق است که خدا را حس می‌کنم و او را می‌پرستم و حیات و هستی خود را تقدیم‌شان می‌کنم».

لیاقتش را داشتیم

برایمان غیرمنتظره است و نه حیرت‌زده‌مان می‌کند «شهادت» تو است. اصلاً مگر قرار بود با آن همه نشانه‌ها که در مناجات‌هایت نوشتی و زمزمه کردی، در وصیت‌نامه‌هایت، در اعتراف‌هایت برای «غاده» و یادر کتاب «رقصی چنین میانه میدانم آرزوست» گفتی، سرانجامی جز این رفتن زیبا داشته باشی؟

... و اما عشق

خوشنودت هایی که در ذات جنگ و نظامی‌گری وجود دارد حتی به اندازه سرسوزنی از لطافت روحیه و شخصیت چمران نکاست. چه زمانی که در مصر بود، چه وقتی در لبنان با صهیونیست‌ها می جنگید و چه دورانی که در کردستان یا جبهه‌های جنوب کشور، ضد انقلاب و دشمن را از پا می‌انداخت. «عشق» همیشه و همه جا از گفتار و رفتارش و بیشتر، از نوشته‌های عارفانه و عاشقانه‌اش می‌تراوید. برای شخصیتی مثل چمران نمانده مجلس، چمران وزیر، چمران عارف و آخر زندگی، عقاید و تلاش‌هایش بود: «عشق، هدف حیات و محرک زندگی من است و بیاتر از عشق چیزی ندیده‌ام و بالاتر از عشق چیزی نخواسته‌ام. عشق است که روح مرا به تموج وامی‌دارد، قلب مرا به جوش می‌آورد، استعدادهای نهفته مرا ظاهر می‌کند و مرا از خودخواهی و خودبینی می‌راند. دنیای دیگری را حس می‌کنم. در عالم وجود محو می‌شوم. احساس لطیف و قلبی حساس و دیده‌ای زیبابین پیدا می‌کنم.

به خاطر عشق است که فداکاری می‌کنم. به خاطر عشق است که به دنیا بی‌اعتنایی می‌نگرم و ابعاد دیگری را می‌یابم. به خاطر عشق است که دنیا را زیبا می‌بینم و زیبایی را می‌پرستم. به خاطر عشق است که خدا را حس می‌کنم و او را می‌پرستم و حیات و هستی خود را تقدیمش می‌کنم».

لیاقتش را داشتیم

برایمان غیرمنتظره است و نه حیرت‌زده‌مان می‌کند «شهادت» تو است. اصلاً مگر قرار بود با آن همه نشانه‌ها که در مناجات‌هایت نوشتی و زمزمه کردی، در وصیت‌نامه‌هایت، در اعتراف‌هایت برای «غاده» و یادر کتاب «رقصی چنین میانه میدانم آرزوست» گفتی، سرانجامی جز این رفتن زیبا داشته باشی؟

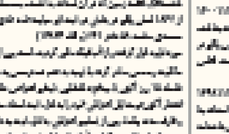

... و اما عشق

خوشنودت هایی که در ذات جنگ و نظامی‌گری وجود دارد حتی به اندازه سرسوزنی از لطافت روحیه و شخصیت چمران نکاست. چه زمانی که در مصر بود، چه وقتی در لبنان با صهیونیست‌ها می جنگید و چه دورانی که در کردستان یا جبهه‌های جنوب کشور، ضد انقلاب و دشمن را از پا می‌انداخت. «عشق» همیشه و همه جا از گفتار و رفتارش و بیشتر، از نوشته‌های عارفانه و عاشقانه‌اش می‌تراوید. برای شخصیتی مثل چمران نمانده مجلس، چمران وزیر، چمران عارف و آخر زندگی، عقاید و تلاش‌هایش بود: «عشق، هدف حیات و محرک زندگی من است و بیاتر از عشق چیزی ندیده‌ام و بالاتر از عشق چیزی نخواسته‌ام. عشق است که روح مرا به تموج وامی‌دارد، قلب مرا به جوش می‌آورد، استعدادهای نهفته مرا ظاهر می‌کند و مرا از خودخواهی و خودبینی می‌راند. دنیای دیگری را حس می‌کنم. در عالم وجود محو می‌شوم. احساس لطیف و قلبی حساس و دیده‌ای زیبابین پیدا می‌کنم.

به خاطر عشق است که فداکاری می‌کنم. به خاطر عشق است که به دنیا بی‌اعتنایی می‌نگرم و ابعاد دیگری را می‌یابم. به خاطر عشق است که دنیا را زیبا می‌بینم و زیبایی را می‌پرستم. به خاطر عشق است که خدا را حس می‌کنم و او را می‌پرستم و حیات و هستی خود را تقدیمش می‌کنم».

تا من قطره‌ام احب علی الله عز و جل من قطره در فی سبیل الله

ریختن هیچ قطره‌ای نزد خدا محبوب‌تر از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود نیست.